

A New Look at Imam Khomeini's Perspective about Intellectual Ownership

Taher Ali Mohammadi, Associate Professor, Department of Jurisprudence, Faculty of Theology and Islamic Knowledge, University of Ilam (Corresponding Author)

Ahmad Oliayee, PhD. Candidate of Communication, Bagher Al-Oloum University of Qom

Abstract

Intellectual ownership is an instance of mankind's innovations. Although discussions about it have a relatively long history, it has just recently been taken into serious consideration in the present age in Shiite jurisprudence. Raising this topic in communities of jurists has led to different perspectives by different jurists. Some of them have respected it just as they respect property ownership and some have not given any value to it including Imam Khomeini. Due to the spread of information through the Internet, quick and easy access to a lot of information and the possibility of some individuals making use of other persons' works and achievements, conducting this study seems to be necessary. This piece of research which adopts a descriptive analytical method, investigates Imam Khomeini's perspectives and reasons and compares them with the reasons provided by the jurists who believe in intellectual ownership and concludes that Imam Khomeini's perspective is apparently more accurate.

Keywords: ownership, intellectual ownership, legitimacy, Imam Khomeini.

نگاهی نو به دیدگاه امام خمینی درباره مالکیت معنوی

طاهر علی محمدی*
احمد اولیایی**

تاریخ ارسال: ۱۳۹۴/۱۱/۲۴؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۸/۱۹

چکیده

موضوع مالکیت معنوی که ناشی از هنر و ابتکارات انسان است، اگر چه بحث از آن در حقوق موضوعه دارای سابقه‌ای نسبتاً طولانی می‌باشد؛ اما در فقه امامیه در عصر حاضر مورد بررسی جدی قرار گرفته است. طرح این موضوع در مجامع فقهی دیدگاه‌های متفاوتی را از سوی فقها در پی داشته است؛ به طوری که برخی آن را همانند مالکیت مادی محترم شمرده و بعضی چون امام خمینی اعتباری برای آن قائل نشده‌اند. با توجه به گسترش ارتباطات از طریق شبکه جهانی اینترنت و قابلیت دسترسی سریع و آسان به تمامی اطلاعات و امکان استفاده برخی افراد از آثار و دستاوردهای دیگران ضرورت این پژوهش روشن می‌شود. در این تحقیق که به صورت توصیفی تحلیلی انجام پذیرفته، با بررسی دیدگاه و ادله امام خمینی و نیز بررسی دلایل قائلان مالکیت معنوی چنین به دست آمده است که دیدگاه امام صحیح‌تر به نظر می‌رسد.

کلیدواژه‌ها: امام خمینی، مالکیت، مالکیت معنوی، مشروعیت.

مقدمه

بشر از ابتدای تاریخ در راستای تأمین نیازهای خود، با تفکر و اندیشیدن پیرامون مسائل اطرافش توانسته است روز به روز بر مکشوفات خود بیافزاید و پرده از اسرار طبیعت بردارد. بشر به تدریج علاوه بر کشف حقایق، خود نیز دست به ابداعات و نوآوری‌هایی زد و با به‌کار بستن ذوق و تخیل و هنر خویش، تولیدات جدیدی را عرضه کرد. توسعه تکنولوژی باعث شده است که این تولیدات فکری به سرعت، گسترش و به‌سهولت در دسترس همه قرار گیرد. تقلیدپذیری، توسعه سریع، قابل تکثیر بودن، دسترسی آسان، همه از خصوصیات تولیدات فکری و ذهنی و هنری بشر امروز است.

بر این اساس جای این سؤال است که آیا از نگاه فقه، مالکیت معنوی همچون مالکیت مادی محترم است و مشروعیت دارد یا خیر؟ پاسخ به این پرسش نیازمند بررسی دقیق موضوع از نگاه فقها و ادله آن‌ها است. اولین کسی که از فقهای امامیه در این خصوص پاسخ صریح، آن هم در عدم پذیرش این نوع از مالکیت داده، امام خمینی است. بعد از فتوای ایشان، به مرور با نقد و رد دیدگاه امام، بسیاری از فقهای معاصر فتوا به پذیرش مالکیت معنوی داده‌اند و مقالاتی نیز در این خصوص به رشته تحریر درآمده است. با توجه به اهمیت موضوع، هنوز جای بحث و بررسی در این زمینه وجود دارد. در این پژوهش تلاش بر آن است که با دقت در فتوای مشهور امام و دلیل ایشان در مخالفت با مالکیت معنوی، فکری، بررسی و سایر دلایل مطرح شده در همین راستا، همراه با نقد دلایل قائلان به مالکیت معنوی و فکری، به کشف حقیقت امر کمک گردد.

تعریف مالکیت معنوی

اصطلاح مالکیت معنوی معادل Intellectual Property در انگلیسی است. واژه Property هم به معنای «حق مالکیت» به کار می‌رود و هم به معنای «مال» و «شیء» ای که مالکیت به آن تعلق می‌گیرد. کلمه Intellectual معنای وصفی دارد و بر توانایی فرد به فکر کردن در یک روش عقلایی و شناخت اشیا یا به کارگیری این توانایی دلالت دارد (حکمت‌نیا، ۱۳۸۷: ۸).

در تعریف آن گفته‌اند: «مالکیت معنوی عبارت از حق پدیدآورنده نسبت به هرگونه بهره‌برداری اقتصادی به صورت انحصاری و موقت از اثر فکری غیر مادی مستند به پدیدآورنده است و در اشیای قابل لمس و مشاهده نمود پیدا می‌کند» (همان).

در اینجا ابتدا به بررسی دیدگاه امام خمینی سپس در ادامه به بررسی دیدگاه موافقان مالکیت معنوی پرداخته می‌شود.

دیدگاه امام خمینی

چنان که گفته شد حضرت امام ارزش و اعتباری برای این نوع مالکیت قائل نبوده و آن را نفی کرده است. ایشان در این زمینه می‌گوید: «آنچه نزد بعضی حق طبع نامیده می‌شود، حق شرعی نیست و سلب تسلط مردم بر اموالشان بدون هیچ گونه عقد و شرطی جایز نیست. بنابراین مجرد طبع کتاب و نوشتن در آن به

اینکه حق طبع و تقلید برای صاحب آن محفوظ است، چیزی را موجب نمی‌شود و این قرار با غیر شمرده نمی‌شود، پس برای غیر او طبع و تقلید جایز است و برای کسی جایز نیست که او را از آن منع نماید» (موسوی خمینی، ۱۴۰۹: ۶۲۵/۲).

ایشان در زمینه حق اختراع نیز می‌گوید: «آنچه معمول است از ثبت صنعت برای مخترع آن و منع دیگری از تقلید و تکثیر آن، شرعاً اثری ندارد و منع دیگری از تقلید آن و تجارت به آن، جایز نیست و کسی حق ندارد سلطه دیگری را از اموال او و خود او سلب کند» (همان: ۶۲۶).

همان گونه که از این بیانات برمی‌آید امام خمینی با نفی برخی از مصادیق مالکیت معنوی، اصولاً چنین مالکیتی را نپذیرفته و در ضمن فتوایشان به دلیلی استناد کرده‌اند که قابل بررسی است:

دلیل عدم اعتبار مالکیت معنوی از دیدگاه امام

با دقت در بیانات امام به‌خوبی معلوم می‌شود که استدلال ایشان بر عدم اعتبار مالکیت معنوی مبتنی بر پذیرش دو ادعا است: ۱- دلیلی بر تحقق و اعتبار مالکیت معنوی وجود ندارد. ۲- تحقق ملکیت برای کسی که کالای مورد نظر به او منتقل شده است. سخن امام مبنی بر اینکه: «آنچه نزد بعضی حق طبع نامیده می‌شود، حق شرعی نیست و سلب تسلط مردم بر اموالشان بدون هیچ گونه عقد و شرطی جایز نیست» و «کسی حق ندارد سلطه دیگری را از اموال او و خود او سلب کند» بر ادعای دوم تصریح دارد، و این جملات: «آنچه معمول است از ثبت صنعت برای مخترع آن و منع دیگری از تقلید و تکثیر آن، شرعاً اثری ندارد و منع دیگری از تقلید آن و تجارت به آن، جایز نیست»، اشاره به ادعای اول دارد؛ زیرا این فتوا مبتنی بر قانون جواز تجارت و تصرف در مال خود است که ممنوعیت آن نیازمند دلیل خواهد بود.

بر این اساس، طبق قاعده سلطنت که یکی از قواعد حاکم بر حقوق مالی است، مالک جدید مجاز به هرگونه دخل و تصرف در مال خود؛ از جمله اقتباس، تکثیر و ... در مال خود خواهد بود؛ زیرا منع او از برخی تصرفات (مثل اقتباس، تکثیر و انتشار) مخالف با تسلط شخص بر مال خود است (طوسی، ۱۳۸۷: ۲۷۲/۳؛ ابن ادریس حلی، ۱۴۱۰: ۹۵۴/۲).

استدلال امام بر این مبنا است که تسلط متفرع بر تملک می‌باشد (انصاری، ۱۴۲۲: ۴۱/۳) و از آن جایی که خریدار، مالک کالا شده، مطابق قاعده سلطنت باید مجاز به هرگونه استفاده‌ای از آن باشد.

اگر کسی بگوید با شرط ضمن عقد، این نوع مالکیت تحقق پیدا می‌کند، پاسخ امام این است که اولاً این نوع نقل و انتقالات در قالب عقد واقع نشده‌اند تا این که بتوان با شرط ضمن عقد، حق معنوی را برای خالق اثر ایجاد کرد: «سلب تسلط مردم بر اموالشان بدون هیچ گونه عقد و شرطی جایز نیست» و ثانیاً، صرف نوشتن جمله: «حق طبع و تقلید برای صاحب آن محفوظ است» شرط ضمن عقد محسوب نمی‌شود تا اینکه بر مبنای آن قائل به مالکیت معنوی شد؛ زیرا اصلاً عقدی واقع نشده است تا شرطی ضمن آن مقرر شده باشد: «مجرد طبع کتاب و نوشتن در آن به

به عنوان یک دلیل مستقل استناد می‌کنند. در هر صورت، اگر سیره عقلا بما هو هو و با قطع نظر از مذهب، عواطف، عادات و رسوم، حجیت داشته باشد و سکوت و عدم ردع شارع در اعتبار آن کفایت کند، سیره عقلا مبنی بر عدم لحاظ چنین مالکیتی تا عصر حاضر معتبر خواهد بود.

اگر گفته شود در عصر حاضر، ارتکاز عقلا بر مالکیت معنوی دلالت دارد و بنای عقلا بر اعتبار آن است، در پاسخ می‌توان گفت اولاً، به چه دلیلی سیره عقلا در عصر حاضر بر سیره عقلا در اعصار گذشته ترجیح داده می‌شود؟ چرا عکس آن صادق نیست؟ آیا عمل به سیره عقلا در عصر حاضر و عدم عمل به آن در اعصار گذشته ترجیح بلامرجح نیست؟ ثانیاً، اصولاً نمی‌توان به سیره عقلا در عصر حاضر عمل کرد؛ زیرا شرط عمل به بنای عقلا یا امضای شارع است (بنابر یک مبنا) و یا عدم ردع و منع شارع (بنابر مبنای دیگر)؛ مسلماً امضایی از سوی شارع به دست ما نرسیده است و گرنه این همه اختلاف نبود، عدم ردع و منع شارع هم زمانی قابل تصور است که امکان ردع و منع برای شارع باشد و مسلماً در عصر حاضر که امام (ع) غایب است چنین امکانی وجود ندارد؛ اما در اعصار گذشته متصل به حضور ائمه (ع) چنین امکانی بوده و با این وجود ردعی از آن‌ها به دست ما نرسیده است؛ بنابراین بنای عقلای متصل به آن زمان حجیت دارد و کسی نمی‌تواند ادعا کند در آن زمان، عقلا برای مالکیت معنوی ارزش و اعتبار قائل بوده‌اند. پس چاره‌ای نیست جز اینکه قول به عدم اعتبار مالکیت معنوی پذیرفته شود.

سیره منتشرعه

به شهادت کتب تاریخی، حداقل در عصر امامان معصوم (ع) برخی از مسلمانان خالق آثار فکری بوده و تولیداتی فکری؛ از جمله تصنیف و تدوین کتاب داشته‌اند و از این کتاب‌ها دیگران استفاده کرده و به استنتاج و تکثیر آن‌ها، ولو به مقدار کم، با توجه به امکانات آن روز، می‌پرداخته‌اند و این موضوع در مرئی و منظر ائمه (ع) انجام می‌گرفته و هیچ ردع و منعی از آن نشده و از هیچ کدام از نویسندگان کتب نیز اعتراضی مبنی بر تعدی به مالکیت فکری آنان نقل نشده است که این نشان می‌دهد نه عموم مسلمانان معتقد به چنین مالکیتی بوده‌اند و نه شارع مقدس متعرض این نوع مالکیت شده است. این قضیه به خوبی روشن می‌سازد اصولاً جامعه اسلامی چنین تلقی‌ای نسبت به آثار فکری نداشته و شارع هم در این خصوص نظر خاصی نداشته و بلکه با سکوت خود بر این سیره منتشرعه، صحه گذاشته است. اگر واقعاً مالکیت معنوی مثل مالکیت‌های مادی از نظر شارع ارزش و اعتبار داشت، چرا وقتی به آن نهناده و مثل مقررات و شرایط وضع شده برای مالکیت‌های مادی، برای مالکیت‌های معنوی قانون وضع نکرده است؟

چنان که معلوم است این سیره در عصر غیبت در زمان علما و فقهای امامیه، حتی اهل سنت، در عصر غیبت صغری و کبری ادامه داشته و کسی از تکثیر کتب دیگری نپس نکرده و چنین مالکیتی نزد فقهای عظام معتبر نبوده و لحاظ نمی‌شده است و گرنه آن بزرگان با آن دقت عمل در فتوا و توجه فوق العاده

اینکه حق طبع و تقلید برای صاحب آن محفوظ است، چیزی را موجب نمی‌شود و این قرار با غیر شمرده نمی‌شود.

همان گونه که با دقت در کلام امام روشن می‌شود، ایشان به کلی نافی تحقق مالکیت معنوی نیست؛ زیرا استدلالشان مبتنی بر فرض عدم وقوع عقد و شرط است که معمولاً هم چنین است. به عبارت دیگر از آن جایی که انتقال کالاهای اختراع شده و آثار فکری در قالب عقد نیست، بنابراین نمی‌توان در ضمن آن، شرطی ذکر کرد که مشیت و محقق کننده مالکیت معنوی باشد؛ بنابراین اگر بتوان جایجایی کالای مورد نظر را به صورت عقد و شرط انجام داد، از دیدگاه امام، تحقق حق معنوی برای صاحب و مالک اول قابل تصور خواهد بود.

مؤیدات دیدگاه امام بنای عقلا

روش رایج میان عموم عقلا در گفت‌وگو، معاملات و روابط اجتماعی‌شان، مانند رجوع جاهل به عالم و اهل خبره و عمل به ظاهر کلام اشخاص را بنای عقلا گویند. بنای عقلا به تنهایی حجیت نیست، بلکه حجیت آن منوط به امضای شارع است، هر چند با سکوت و عدم منع از عمل به آن باشد (شاهرودی، ۱۴۲۶: ۱۳۸/۲) به دیگر سخن مراد از بنای عقلا همان استمرار عمل عقلا بما هم عقلا است (مظفر، ۱۳۷۰: ۱۷۱/۲؛ حکیم، ۱۴۱۸: ۱۹۸-۱۹۷).

از زمانی که آثار فکری و معنوی برای بشر قابل تصور است تا عصر حاضر، سیره عقلا بر این بوده است که برای آن‌ها ارزش و اعتباری به عنوان مالکیت معنوی به گونه‌ای که انحصار استفاده، تکثیر و ترویج آن‌ها برای خالقان این آثار باشد، قائل نبوده‌اند و گرنه باید این قضیه با این همه اهمّیت و توجه ذکر می‌شد. دلیل این مطلب هم خیلی واضح است. در طول تاریخ افراد زیادی به عنوان مخترع، مکتشف، نویسنده و... مطرح شده و به بشریت خدمت کرده‌اند در حالی که نه خود آنان حق انحصار برای خود قائل بوده و نه عقلای جامعه چنین چیزی را بنا گذاشته‌اند. اتفاقاً بسیاری از مخترعان و خالقان آثار فکری در فقر و تنگدستی به سر می‌برده‌اند و اگر چنین مالکیتی در میان عقلا شناخته و پذیرفته شده بود، آنان که از برترین عقلای قوم بوده‌اند از این مزیت استفاده می‌کردند و مال و مکنتی به هم می‌زدند؛ بنابراین اگر بنای عقلا در این مسئله محور اثبات قرار گیرد، عدم ثبوت چنین مالکیتی ثابت خواهد شد.

در توضیح مطلب باید گفت اگر مبنای پذیرش و اعتبار سیره و بنای عقلا، لزوم امضای شارع باشد، نمی‌توان برای عدم اثبات مالکیت معنوی به آن استناد کرد؛ همانگونه که قائلان به مالکیت معنوی هم نمی‌توانند برای اثبات آن به بنای عقلا تمسک کنند؛ زیرا چنین سیره‌ای نه بر اثبات و نه بر عدم اثبات از سوی شارع امضا نشده است؛ البته به نظر می‌رسد این مبنا صحیح نیست؛ زیرا اثبات آن به نفی آن منجر می‌شود به این معنا که در آن صورت، این سیره عقلا نیست که دلیل بر حجیت برخی امور است؛ بلکه امضا و تصریح خود شارع دلالت دارد؛ در حالی که حتی قائلان به مشروط بودن اعتبار بنای عقلا به امضای شارع، به آن

به حقوق دیگران، چرا از چنین مالکیتی با این همه اهمیت که اکنون از سوی مدافعان آن مطرح می‌شود غفلت کرده‌اند؟ بر این اساس، تالی فاسدی که قول به حجیت و اعتبار مالکیت معنوی دارد این است که باید قائل به تعدی بسیاری از فقهای متقی و عادل به حقوق دیگران شویم و حکم به ضمان همه آنان کنیم؛ زیرا بدون شک آنان نسلی بعد از نسل دیگر و در طی سال‌های متمادی از کتاب‌های علمای دیگر که توسط افرادی بدون اجازه صاحب اصلی تکثیر شده بودند استفاده کرده‌اند و هیچ نقل قولی هم مبنی بر اجازه داشتن دیگران در استفاده از کتب سایر علما نقل نشده است؛ در این صورت مجوز استفاده و تکثیر آنان چه بوده است؟ آیا این نشان نمی‌دهد که فقها اصولاً قائل به چنین مالکیتی نبوده‌اند؟ آیا می‌توان پذیرفت آنان با آن همه احتیاط و رعایت حقوق مردم، به راحتی مالکیت معنوی دیگران را پایمال کرده‌اند؟ بنابراین، راهی باقی نمی‌ماند جز اینکه قائل به جریان سیره متشرعه و در رأس آنان علما و فقهای عصر ائمه (ع) و بعد از آن، نسبت به عدم اعتبار مالکیت معنوی شویم.

عدم شمول اطلاقات و عمومات نسبت به مالکیت معنوی

به عقیده برخی از فقهای مالکیت معنوی از طرف شارع امضا نشده است و از عقود و معاملات هم محسوب نمی‌شود تا گفته شود هرچند در عصر شارع مقدس عنوان نمی‌شده است، اما به اعتبار اینکه عقد و معامله است، مشمول اطلاقات یا عموم بعضی ادله مثل «اوفوا بالعقود» باشد.

آیت الله صافی گلپایگانی که به این دلیل تمسک کرده است، در این خصوص می‌گوید: «حق طبع، حق تألیف و حق اختراع را به مفهومی که در قوانین موضوعه جدید از آن تعریف شده است و آثاری که بر آن مترتب می‌نمایند، حقیر نتوانسته‌ام با احکام و نظامات اسلامی تطبیق نمایم و از عقود و معاملات هم نیست که بتوانیم بگوییم هر چند در عصر شارع مقدس عنوان نمی‌شده است، مولی به اعتبار اینکه عقد و معامله است، با ملاحظه شرایطی که در صحت عقد و معامله معتبر است، مشمول اطلاقات یا عموم بعضی ادله مثل «اوفوا بالعقود» است و اگر گفته شود این هم حقی است که عرف زمان ما آن را اعتبار می‌کند، نظیر «حق التحجیر» و «حق السبق» که چون شارع از آن رد نکرده از عدم ردع او استکشاف امضا می‌نماییم و معتبر است. جواب این است که عدم ردع نسبت به حقوقی که در عصور متأخره از عصر شارع مقدس و ائمه طاهرين عليهم السلام عرفاً یا برحسب قوانین موضوعه مستحدث می‌شود، نمی‌شود به اطلاقی یا عموم آن تمسک نمود.

در ارتباط با اقتباس از اختراع یا تألیف یا تجدید طبع کتاب یا تقلید از آثار هنری مشروعه، اگر متوقف بر تصرف در مال غیر باشد، بدون اذن صاحب مال جایز نیست؛ اما بر حرمت نفس اقتباس دلیلی وجود ندارد و می‌توان گفت: فرق است بین وجود منشأ انتزاع یک حق در عصر شارع و عدم اعتبار آن در عصر آن حضرت و بین وجود منشأ انتزاع و اعتبار

حق در عصور متأخره که گفته شود در مثل اول که منشأ انتزاع در عصر شارع اعتبار حق نمی‌شده و معامله عدم حق آن می‌شده است، فعلاً همان حکم به عدم اعتبار حق جاری است، مثل حق ابتکار و اختراع و حق تألیف. با اینکه در زمان شارع هم تألیف و اختراع و ابتکار بوده است؛ اما برای مؤلف و مبتکر، مخترع و محقق حقی اعتبار نمی‌شده و شارع هم اعتبار نفرموده است و به عبارت دیگر، بنابر عدم اعتبار بوده و لو به این معنا که چون مورد التفات و توجه نبوده است، آثار مترتب بر آن مشروعیت نداشته، شارع هم با عدم تشریح این حق روش عرف را امضا فرموده است.

در مثل دوم از حقوقی که منشأ انتزاع آن و هم اعتبار آن حقوق، مستحدث باشد، اگر چنان باشد که معتبر نشمردن آن‌ها با اعتبار حقوقی که شرعاً ثابت است، در تهافت و تناقض باشد، به این معنا که عرف الغای خصوصیت بین آن‌ها بنماید و از دلیل اعتبار شرعی آن‌ها اعتبار این حقوق را نیز استظهار نماید، حکم به اعتبار و مشروعیت آن‌ها می‌شود؛ ولی پیدا کردن چنین موردی بسیار نادر است و شاید نایاب باشد. لذا در هر دو صورت نمی‌توان اعتبار این حقوق را شرعاً ثابت دانست ... بناء علی کل ما ذکر، مشروعیت حقوق مذکوره را ثابت نمی‌دانیم و هرچند ترتب برخی از آثاری که بر این حقوق مترتب می‌گردد به طور شرط ضمن عقد امکان پذیر است. اما مقاصد مهمی را که ارباب دعوی این حقوق دارند با شرط نمی‌توان تأمین کرد» (اشتیاق، ۱۳۷۲: ۲۰۸).

بنابراین به نظر می‌رسد همان‌گونه که حضرت امام معتقد است، مالکیت معنوی تا زمانی که در قالب عقد نیاید و شرط ضمن عقدی صورت نگیرد، اعتباری ندارد؛ بله، اگر به شکل عقد و شرط محقق شد، به دلیل «اوفوا بالعقود» و «المؤمنون عند شروطهم» وفای به آن عقد و شرط؛ یعنی مالکیت معنوی لازم است. البته هرچند به لحاظ حقوقی معتبر نیست؛ اما از حیث اخلاقی شاید بتوان وجهی برای آن قائل شد؛ مثل آن جایی که شخصی مضطر به فروش خانه خود شود و دیگری با استفاده از این فرصت، خانه او را بسیار کمتر از قیمت واقعی‌اش بخرد که این خرید و فروش از جنبه حقوقی صحیح است و خریدار مدیون نیست؛ اما به لحاظ اخلاقی صحیح نیست.

تنافی مالکیت معنوی با مذاق شریعت

تنافی مالکیت معنوی با مذاق شریعت از جمله نکاتی است که ممکن است افرادی با استناد بدان بر عدم مشروعیت مالکیت معنوی استدلال نمایند. روایات متعددی داریم که بر لزوم اشاعه علم و عدم ارتزاق از طریق آن اشاره دارند (مجلسی، ۱۴۰۳: ۶۷/۲؛ همان، ۱۵/۱۰۵؛ نوری، ۱۴۰۸: ۴۶/۷)؛ از مجموع آن‌ها چنین به دست می‌آید که انتشار دانش و تبادل علم طبق مذاق شارع بوده است و هیچ محدودیتی در این موضوع را نمی‌پسندد. از این رو، شهید ثانی در کتاب اخلاقی منیه المرید بذل علم و نداشتن بخل درباره شایستگان یادگیری را سفارش می‌کند (جبعی عاملی، ۱۳۶۸: ۱۸۵).

برخی از دانشیان اهل سنت این استدلال را بدین‌گونه مطرح

بنابراین، چنین دلیلی نمی‌تواند دال بر عدم اعتبار مالکیت معنوی باشد، هر چند سایر دلایلی که ذکر شد، مثبت ادعای امام خمینی هستند.

دلایل مشروعیت مالکیت معنوی و نقد آن‌ها

موافقان مالکیت معنوی دلایلی را برای اثبات مشروعیت آن آورده‌اند که به مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌شود:

بنای عقلا

آیت‌الله فاضل لنکرانی در این خصوص چنین گفته است: «گرچه حضرت امام خمینی اعتبار شرعی این حقوق را نفی نموده‌اند؛ لکن به نظر قاصر می‌رسد که حقوقی را که از نظر عقلا حق شناخته می‌شود و آثاری بر آن مترتب می‌کنند، تا دلیل شرعی بر نفی حق بودن آن‌ها قائم نشده نمی‌توان آن‌ها را نفی کرد و از ترتب آثار آن‌ها جلوگیری نمود و ادله‌ای مانند «الناس مسلطون علی اموالهم»، نمی‌تواند نافی حق بودن آن‌ها باشد. همان‌طور که در باب ملکیت لازم نیست دلیل بر ثبوت آن قائم شود؛ بلکه مجرد عدم قیام دلیل بر عدم ملکیت برای ثبوت شرعی همانند عقلا کافی است» (امامی، ۱۳۷۱: ۲۱۰).

پاسخ از این دلیل قبلاً به تفصیل بیان شد. آیت‌الله مکارم شیرازی که از قائلان به مالکیت معنوی است، نیز در پاسخ به استفتائاتی چنین نوشته است: «ما معتقدیم حق طبع و تألیف و اختراع و مانند آن یک حق شرعی و قانونی است و از نظر اسلام باید به آن احترام گذاشت. دلیل ما در این قسمت این است که ما همواره موضوعات را از عرف می‌گیریم و احکام را از شرع. مثلاً وقتی می‌گوییم قمار حرام است کلمه تحریم از قرآن و احادیث اسلامی گرفته شده است. اما موضوع قمار چیست؟ بسته به تشخیص عرف است... در مورد مالکیت‌های فکری نیز مسئله همین‌گونه است. اسلام می‌گوید ظلم، ستم و تجاوز به حقوق دیگران حرام است. این حکم از اسلام گرفته شده است، اما موضوعش یعنی ظلم، ستم و تجاوز به حقوق موضوعی است که از عرف گرفته شده است و امروز تقریباً همه عقلای دنیا این موضوع را به عنوان یک حق شناخته‌اند و سلب آن را ظلم می‌دانند (همان: ۲۱۱).

پاسخ از این دلیل هم از مطالب گذشته روشن می‌شود؛ اضافه بر آن می‌گوییم اگر از نظر عرف عصر حاضر، حق مالکیت معنوی به رسمیت شناخته شده و سلب آن مصداق ظلم است و ظلم هم از نظر اسلام حرام می‌باشد، چرا عرف گذشته و عقلای اعصار گذشته چنین مالکیتی را به رسمیت نشناخته و سلب آن را ظلم تلقی نکرده‌اند؟ پس چرا شما این عرف و بنای عقلا را معتبر می‌دانید و عرف و بنای اعصار گذشته را در نظر نمی‌گیرید که سلب آن را ظلم تلقی نمی‌کرده‌اند؟ اگر این نوع مالکیت، واقعاً معتبر باشد، آیا لازم‌هاش این نیست که بسیاری از بزرگان فقها را به دلیل عدم توجه به این نوع مالکیت‌ها و استفاده از آن‌ها بدون اجازه مولفان یا ورثه آن‌ها، ظالم فرض شوند؟ لازمه اعتبار این نوع مالکیت آن است که ورثه نویسندگان قرن‌های گذشته بتوانند علیه تکثیر و استفاده کنندگان از آثار فکری اجداد خود،

کرده‌اند (شبیر، ۱۴۱۸: ۵۶) که معتبر دانستن مالکیت معنوی سبب عدم انتشار علم و کتمان آن خواهد شد و کتمان علم مضمول نهی قرآن کریم واقع شده است: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ تَمَنَّا قَلِيلًا أَوْلَتْكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يَكْلُمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» کسانی که کتمان می‌کنند آنچه را خدا از کتاب نازل کرده است و آن را به بهای کمی می‌فروشند، آن‌ها جز آتش چیزی نمی‌خورند؛ (و هدایا و اموالی که از این رهگذر به دست می‌آورند، در حقیقت آتش سوزانی است) و خداوند، روز قیامت، با آن‌ها سخن نمی‌گوید و آنان را پاکیزه نمی‌کند و برای آن‌ها عذاب دردناکی است» (قرآن کریم، بقره: ۱۷۴).

از آن جایی که حکم به مشروعیت مالکیت معنوی موجب کتمان و عدم انتشار علم و به تعبیری دیگر ارتزاق از راه علم می‌شود، با قرآن و سنت در تعارض خواهد بود؛ بنابراین چاره‌ای جز قول به عدم اعتبار آن نخواهد بود. این دلیل از جهاتی صحیح به نظر نمی‌رسد:

اولاً، چنین روایاتی دال بر وجوب انتشار هر نوع علم و حرمت ارتزاق به وسیله آن نیستند؛ زیرا قطعاً علوم مضر یا غیر نافع و یا غیر مرتبط با واجبات و تکالیف مردم از شمول آن‌ها خارج هستند و آنچه که ممنوعیت آن در شریعت و فقه اسلامی مورد نقض و ابرام واقع شده، گرفتن اجرت و مزد در برابر تعلیم امور واجب است (موسوی خمینی، ۱۴۱۵: ۲۵۷/۲؛ اراکی، ۱۴۱۳: ۲۴۷)؛ بنابراین حداکثر چیزی که از این دسته روایات قابل برداشت است، استحباب انتشار علم و کراهت بخل نسبت به انتشار آن می‌باشد. مسلم است که کراهت یک امر، منافاتی با مالکیت شخص نسبت به آن ندارد. آیه مورد نظر هم دلالتی بر وجوب مطلق انتشار علم ندارد؛ بلکه درباره حرمت اختفای ما انزل الله است.

ثانیاً، انحصار مالکیت معنوی برای مبتکر و خالق اثر، مانع از انتشار دانش آن به وسیله دیگران می‌شود نه اینکه عدم انتشار آن را به وسیله مالک اثر به دنبال داشته باشد. به تعبیر دیگر ملازمه‌ای بین انحصار مالکیت معنوی و عدم انتشار آن به وسیله خود مالک وجود ندارد؛ بلکه انتشار دانش، منحصراً در اختیار خود او است. ثالثاً، به رسمیت شناختن مالکیت معنوی باعث افزایش انگیزه

در مخترعین، مبتکرین، مؤلفین و در نتیجه تلاش بیشتر علمی آنان و ذی نفع شدن بیشتر جامعه از علم آن‌ها می‌شود؛ پس نه تنها مانع انتشار دانش نیست، بلکه عامل تکثیر و توزیع بیشتر آن خواهد بود.

رابعاً، چنان که گفته شد مزد و اجرت گرفتن در مقابل واجبات مورد اشکال واقع شده است، نه اینکه نتوان از راه علوم غیرواجب و غیرضروری هم پول و مزد دریافت کرد. اگر چنین فرضی قابل قبول باشد در آن صورت همه صاحبان علم و فن که به دلیل تسلط بر یک علم و یا فن خاص، شرایط تجارت سودآوری را برای خود فراهم آورده‌اند باید مجانی کار کنند. روشن است که هیچ کسی قائل به تالی فاسد نیست و گر نه باید ملتزم به تعطیلی همه کارخانجات، صنایع و به‌طور کلی هر امر مربوط به تجارت و کسب سود به دست آوردن شد.

اقامه دعوا کنند و حقوق خود را طلب نمایند و مسلم است که هیچ کس به چنین لازمه‌ای قائل نیست.

عقل

مبنای اصلی دلیل عقل برای اثبات مالکیت معنوی، قاعده عقلی «لزوم حفظ نظام» است. این قاعده کاربردهای فراوانی در ابواب مختلف فقهی دارد. آخوند خراسانی بارها به این قاعده تمسک کرده و به عنوان مثال در باب احتیاط می‌گوید: «الاحتیاط حسن فی کل حال الا ان یخل بالنظام» (خراسانی، ۱۴۲۷: ۲/۲۷۵، ۳۱۳ و ۳۵۴).

صاحب کتاب هدایة المسترشدين (اصفهانی، ۱۴۲۳: ۴۱۲/۳)، برای اثبات لزوم عمل بر طبق ظن، در جایی که امکان کشف قطعی وجود نداشته باشد، این گونه استدلال می‌کند که در غیر این صورت، هرج و مرج و اختلال نظام پیش خواهد آمد و بدیهی است این امر عقلاً و شرعاً قبیح است.

اکثر فقها، انجام معاملات و صناعات را جزء واجبات کفایی مسلمانان دانسته و بر این مدعا به قاعده عقلی لزوم حفظ و برقراری نظام از طریق انجام معاملات بین مسلمانان استناد نموده‌اند. در بحث «اخذ اجرت بر واجبات»، برخی از فقها پس از تقسیم‌بندی واجبات به واجبات نفسی و مقدمی، حکم به جواز اجرت بر واجبات مقدمی را، مثل صناعات که برای امرار معاش مردم‌اند، حکمی عقلی دانسته و برای اثبات آن، به قاعده لزوم حفظ نظام اجتماعی مسلمانان استناد کرده‌اند (اصفهانی، ۱۴۰۹: ۲/۳۱۳؛ آشتیانی، ۱۴۰۴: ۳۵).

امام خمینی در بیان حکم حفظ نظام چنین می‌گوید: «همانا حفظ نظام از واجبات بسیار مؤکد است و ایجاد اخلاق در امور مسلمانان از امور مورد غضب است» (موسوی خمینی، ۱۴۰۹: ۶۱۹/۲).

ایشان در جایی دیگر در مقام بیان ادله ضرورت تشکیل حکومت عادل و اسلامی، پس از بیان مفهوم امور حسبه و لزوم تصدی آن‌ها از سوی متصدی خاص یا عام یا امام معصوم یا فقیه جامع الشرائط حکومت اسلامی، حفظ نظام و مرزهای بلاد مسلمانان را از آشکارترین مصادیق حسبیات معرفی می‌نماید که بدون تشکیل حکومت اسلامی، دست یافتنی نیست (همان: ۶۶۵).

در حقیقت حضرت امام تشکیل حکومت اسلامی را مقدمه واجب و یکی از ابزارهای حفظ نظام، برشمرده است. ایشان همچنین بر ضرورت حفظ نظم در جامعه تأکید ورزیده و حفظ نظام را واجب عقلی و شرعی دانسته است: «همه جامعه نظم لازم دارد. اگر نظم از کار برداشته بشود، جامعه از بین می‌رود. حفظ نظام، یکی از واجبات شرعی و عقلیه است که نظام باید محفوظ باشد» (موسوی خمینی، ۱۳۷۸: ۴۹۴/۱۱).

این موارد به روشنی، اهمیت این قاعده و قابل استناد بودن آن را نشان می‌دهد. بر این اساس، هر جا که انجام یک عمل یا خودداری از آن، پایه‌های نظام اجتماعی را متزلزل و سست کند و نظم اجتماع را مختل سازد، عقل مستقل حکم می‌کند که باید جلوی آن گرفته شود و این حکم فرقی نمی‌کند که موضوع آن

مربوط به کل جامعه یا گروه خاصی از جامعه همچون آشوب-گران و سارقان باشد. همچنین این قاعده نه تنها حاکم بر روابط اجتماعی است؛ بلکه دامنه آن، امور شخصی افراد را نیز در بر می‌گیرد مانند نهی از احتیاط نمودن وسواسی در امر طهارت و نجاست (شیرازی، ۱۳۸۳: ۲۱).

با توجه به شیوع آثار معنوی و فکری و اهمیت حقوق پدیدآورندگان این آثار و بروز اختلال در نظام اجتماعی در صورت عدم رعایت این نوع مالکیت، می‌توان از این قاعده در موضوع مالکیت‌های معنوی بهره جست. تزییع حقوق پدیدآورنده موجب برهم ریختن نظم عمومی جامعه در حوزه کتاب، نرم افزار، اینترنت و یا اختراع و تمام حوزه‌های معنوی و فکری خواهد شد و در نتیجه اختلال نظام را به همراه خواهد داشت.

به عبارتی دیگر، دلیل عقلی بر مشروعیت مالکیت فکری دلالت می‌کند و کسانی که منکر مشروعیت مالکیت فکری هستند باید دلیل خاص بر عدم اعتبار بیاورند، و از آنجا که شارع در جایی عدم اعتبار مالکیت فکری را اعلام نکرده است، پس مالکیت فکری و معنوی اعتبار دارد (حسینی حائری، ۱۴۲۱: ۱۶۲/۱).

این دلیل هم کامل نیست؛ زیرا اولاً، استدلال به چنین دلیلی، مالیت و مالکیت چیزی را ثابت نمی‌کند؛ بلکه صرفاً به خاطر ضرورت (حفظ نظام) باید قائل به آن شد. معنای این مطلب آن است که در شرایط عادی و غیرمخل به نظم و نظام جامعه، حقوق معنوی نه مالیت دارند و نه مالکیت می‌آورند. ثانیاً، در این صورت بحث صغروی می‌شود و اینکه آیا واقعاً عدم قول به مالکیت معنوی موجب اخلاق به نظام می‌شود یا خیر، در این صورت کسانی که نافی اخلاق بشوند و عدم قول به مالکیت معنوی را سبب اختلال به نظام ندانند، این استدلال پاسخگوی آنان نخواهد بود. از این رو مشاهده می‌شود با وجود اینکه امام خمینی قاعده لزوم حفظ نظام اجتماعی مسلمانان را پذیرفته است؛ اما برای مالکیت معنوی اعتباری قائل نیست؛ این نشان می‌دهد که از دیدگاه امام، عدم پذیرش مالکیت معنوی مخل به نظام جامعه نیست. ثالثاً، از کجا معلوم که برعکس، قول به پذیرش مالکیت معنوی مخل به نظام نباشد؟ چه بسا بتوان ادعا کرد که اگر مالکیت معنوی محترم شمرده شود به نظم و امور جاری مسلمین خلل وارد می‌سازد؛ زیرا از یک سو، موجب محدودیت‌های فراوان و حرج-آور خواهد شد و از دیگر سو، مالکیت معنوی‌ای که طی سال‌ها و قرن‌ها اهمال شده و کسی به آن‌ها توجه نکرده است موجب مشکلات عدیده‌ای چه به لحاظ شرعی و چه قانونی خواهد شد و چه بسا اختلافات شدیدی را هم به وجود آورد. نکته دیگر آن است عدم پذیرش قول به مالکیت معنوی چگونه در عصر حاضر موجب اختلال نظام می‌شود؛ اما پیش از آن چنین احتمال و فرضی وجود نداشته است؟

ادله حرمت سرقت و غصب

وقتی برای حقوق معنوی، مالیت به اثبات رسید می‌توان استفاده از آثار دیگران بدون اجازه صاحبان آن‌ها را مشمول ادله حرمت غصب یا سرقت یا ورود عدوانی دانست، در نتیجه حقوق یاد شده

نویسندگان گفته‌اند؛ ایراد این دلیل آن است که ضرر در باب اموال و حقوق تنها عبارت از سلب مال و حق است. از این رو صدق ضرر، منوط به آن است که مال و حق در رتبه قبل ثابت شده باشد و این اول کلام است؛ چرا که اگر مالکیت فکری از نظر شرعی حق شمرده شود، دیگر نیازی به تمسک به قاعده لاضرر نیست. در واقع این راه، اصل مدعا را به صورتی دیگر بیان نموده است (شیرینی، ۱۳۸۳: ۳).

۲- اگر این استدلال پذیرفته شود، اعتبار مالکیت معنوی محدود به موارد ضرر می‌شود نه اینکه در تمامی موارد مثبت آن باشد؛ این در حالی است که مدعیان مالکیت فکری، آن را در همه آثار فکری و ابتکارات جاری می‌دانند.

۳- عدم اعتبار مالکیت معنوی در بسیاری موارد موجب عدم نفع خواهد شد نه ضرر و معلوم است که قاعده لاضرر شامل فرض عدم نفع نمی‌شود.

۴- عدم پذیرش مالکیت معنوی به شهادت تاریخ علوم، اختراعات و کشفیات، موجب رکود علم، هنر، خلاقیت و نوآوری نمی‌شود؛ زیرا اگر چنین بود، در اعصار گذشته که چنین مالکیتی شناخته شده نبود؛ نمی‌بایست شاهد این همه پیشرفت‌های علمی باشیم؛ بنابراین اصل این ادعا قابل قبول نیست و در نتیجه ادعای زیان معنوی، اقتصادی و فرهنگی جوامع هم پذیرفتنی نخواهد بود.

۵- این مطلب که اگر یک کشور، نظام مالکیت معنوی را به رسمیت نشناسد، در صحنه بین‌المللی دچار زیان خواهد شد؛ بنابراین باید به آن گردن نهاد، قابل قبول نیست؛ زیرا با فرض پذیرش اصل ضرر، که آن نیز محل حرف است، نمی‌توان قوانین بین‌المللی را حاکم بر احکام اسلامی دانست و حکم جواز و حرمت موضوعات مختلف را مبتنی بر امور بین‌المللی کرد و گرنه باید در بسیاری از موارد دیگر مثل حقوق زن، حقوق کودک، قوانین تجارت و ... مطابق قوانین بین‌المللی عمل کرد که بطلان این مطلب روشن است. بر فرض حتی اگر قبول کنیم که عدم پذیرش قوانین بین‌المللی به ضرر معتنابهی برای نظام اسلامی بیانجامد، به حکم ضرورت حفظ نظام اسلامی که از اوجب واجبات است و مطابق احکام ثانویه صرفاً می‌توان در روابط بین‌الملت‌ها به برخی قوانین مقبوله آنان متعهد شد و در این خصوص باید به مقدار ضرورت و دفع ضرر بسنده کرد؛ روشن است که این جواز مع‌الضروره، مثبت آن در بین افراد جامعه و خود مسلمانان نخواهد شد و آنان در روابط فیما بین باید به احکام الهی اولیه عمل کنند؛ تا زمانی که ضرورت و اضطراری پیش نیامده است؛ بنابراین دلیل مذکور، در بخش روابط بین‌الملل، بر فرض چشم‌پوشی از ایرادات متعدد، مخصوص مواقع ضرورت آن هم منحصر در روابط ملت‌ها و به‌خاطر رعایت مصلحت جامعه اسلامی و نه به‌سبب مشروعیت مالکیت معنوی است.

با توجه به همه این مطالب حکم اولی مالکیت معنوی عدم مشروعیت است؛ مگر آنکه شرایطی اضطراری به‌وجود بیاید که اقتضای حکم ثانوی مشروعیت مالکیت معنوی را داشته باشد. بر این اساس، برخی از فقهای شیعی که مخالف حقوق مالکیت معنوی هستند از جمله آیت الله صافی (امامی، ۱۳۷۱: ۱۹۳)

مورد پذیرش شرع هستند. بر این دلیل چنین اشکال شده که موضوع سرقت، ورود عدوانی و غصب در شرع، «اموال دیگران» است و بنابراین برای صدق عنوان سرقت، لازم است در رتبه قبل، مفهوم مالیت و ملکیت بر شیء مورد نظر منطبق باشد و ملکیت و مالیت داشتن این حقوق، اصل مدعا است. ضمن این که اگر هم مالیت آن‌ها اثبات شود، شمول مفهوم سرقت بر عنوان «حق» که قسم خاصی از اموال است، مورد شک و تردید است (شیرینی، ۱۳۸۰: ۲۱)؛ به عبارتی دیگر، این دلیل عین مدعا و مصادره به مطلوب است؛ زیرا اصل اختلاف در مالکیت معنوی و عدم آن برمی‌گردد به اینکه آیا حقوق معنوی مالیت دارند یا نه؛ مسلماً اگر مالیت آن‌ها ثابت شود، دیگر نیازی به ادله سرقت و غصب نیست؛ زیرا موجودیت آن‌ها خود، مبتنی بر ثبوت مالیت برای حقوق معنوی است.

قاعده لاضرر

با توجه به گسترش علوم و تخصصی شدن کارها در عصر جدید که عصر اطلاعات است و نیز با توجه به این که صاحبان آثار پس از سال‌ها تحقیق و ممارست و پس از زحمات و تلاش‌های زیاد موفق به تولید محصولات فکری خود می‌شوند و با توجه به آسان بودن راه‌های سرقت از تولید فکری دیگران در پرتو وسایل نوظهور، نپذیرفتن حقوق مالکیت معنوی موجب زیان و ضرر به صاحبان آثار و نیز جوامع می‌شود، چه آنکه موجب رکود علم، هنر، خلاقیت‌ها، ابتکارات و نوآوری شده است و زیان معنوی، اقتصادی و فرهنگی جوامع را به دنبال می‌آورد؛ از این روی برای دفع ضرر یاد شده باید حقوق مالکیت معنوی به رسمیت شناخته شود و به مشروعیت آن حکم گردد؛ زیرا به موجب قاعده لاضرر، در دین ضرر و ضراری نیست؛ به عبارتی دیگر بر اساس قاعده لاضرر و لاضرر، بهره‌برداری از نتایج کار مؤلف یا هنرمند و نظایر آن، اضرار به آن‌ها تلقی می‌شود که در شریعت مقدس به صراحت ممنوع شده است.

از جهت دیگر امروزه نظام مالکیت فکری از مرز کشورها فراتر رفته است و به صورت جهانی در آمده است؛ از این رو، هرگونه تصمیم‌گیری راجع به آن باید با لحاظ ابعاد بین‌المللی صورت گیرد. اکنون سخن این است که اگر یک کشور این نظام را به رسمیت نشناسد، در صحنه بین‌المللی دچار زیان خواهد شد. این زیان از دو ناحیه خواهد بود، از یک سو، پدیدآورندگان آثار فکری، ترجیح خواهند داد آثار خود را در کشورهای دیگر به ثبت برسانند و از این راه، حمایت جهانی را برای دستاوردهای فکری خود کسب نمایند و از طرف دیگر، سایر کشورها ممکن است برای کشوری که به مالکیت فکری احترام نمی‌گذارد، موانعی را به وجود آورند، این وضعیت ناشی از عدم اعتبار مالکیت فکری خواهد بود و بر اساس قاعده لاضرر، با به رسمیت شناختن حق مالکیت فکری برای پدیدآورندگان آثار فکری می‌توان این ضرر را از دیدگاه شرع مقدس، منتفی ساخت (حکمت‌نیا، ۱۳۸۷: ۳۰۰).

این استدلال نیز اشکالاتی دارد:

۱- فرض تحقق ضرر منوط به این است که حقوق معنوی دارای مالیت باشد و این اول کلام است. از این رو برخی

و آیت الله حائری (مهریزی، ۱۳۸۳: ۵)، احکام حکومتی را در حمایت از مالکیت معنوی در حد بسیار اندک پذیرفته‌اند.

بحث و نتیجه‌گیری

از مجموع مباحث گذشته و نقد و بررسی‌هایی که به عمل آمد، نتایج ذیل به دست می‌آید:

۱- نظریه مختار در این پژوهش در ارتباط با مالکیت معنوی، دیدگاه حضرت امام خمینی است. مطابق نظریه‌های ایشان تا زمانی که در قالب عقد و شرط ضمن عقد نیامده باشند، مالکیت معنوی مشروعیت و اعتبار ندارد بر قول ایشان دلایلی چون قاعده تسلیط، بنای عقلا، سیره متشرعه و عدم شمول اطلاقات و عمومات نسبت به مالکیت معنوی دلالت دارد و دلایلی موافقان مالکیت معنوی به سبب اشکالاتی که ذکر شد، مثبت این ادعا نیستند.

۲- اگر نقل و انتقال آثار فکری دیگران در قالب عقد انجام شود و ضمن آن شرط انحصار تکثیر و انتشار برای خالق اثر شده باشد، مطابق عمومات «وفا بالعقود» و مانند آن، و نیز بر اساس «المؤمنون عند شروطهم» عمل مطابق مفاد آن عقد و شرط لازم است.

۳- حکم به عدم اعتبار مالکیت معنوی حکمی اولی است که در شرایط اضطرار، ضرورت و جلوگیری از ضرر به حکم ثانوی مشروعیت مالکیت معنوی تبدیل می‌شود. در نظام ولایت فقیه، ولی فقیه مجاز است در مواقع ضروری به مشروعیت مالکیت معنوی حکم کند و آن را معتبر شمرد.

منابع

قرآن کریم، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
آشتیانی، محمدحسن (۱۴۰۴). کتاب القضاء. چاپ دوم. قم: دارالهجرة.

ابن ادریس حلی، محمدبن منصور (۱۴۱۰). السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی. جلد ۲. چاپ دوم. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
اراکي، محمدعلی (۱۴۱۳). مکاسب المحرمة. قم: مؤسسه در راه حق.

اشتقاق، وحید (۱۳۷۲). «نظرخواهی از فقها پیرامون مسائل حقوقی و فقهی ناشی از کاهش ارزش پول». نشریه رهنمون. شماره ۶. صص ۴۵-۶۵.

اصفهانى، محمدتقی (۱۴۲۳). هدایة المسترشدين. جلد ۳. چاپ دوم. قم: مؤسسه نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

اصفهانى، محمدحسین (۱۴۰۹). بحوث فى الفقه. جلد ۳. چاپ دوم. قم: جامعه مدرسین.

امامی، نورالدین (۱۳۷۱). «حقوق مالکیت‌های فکری». فصلنامه رهنمون. شماره ۲. صص ۳۹-۲۵.

انصاری، مرتضی (۱۴۲۲). کتاب مکاسب. جلد ۳. چاپ ششم. قم: مجمع فکر اسلامی.

جبجعی عاملی، زین‌الدین (۱۳۶۸). منیة المرید فی ادب المفید و المستفید. ترجمه رضا مختاری. چاپ دوم. قم: مکتبه العلوم الاسلامی.

حسینی حائری، سید کاظم (۱۴۲۳). فقه العقود. جلد ۱. چاپ دوم. قم: مجمع فکر اسلامی.

حکمت‌نیا، محمود (۱۳۸۷). مبانی نظری مالکیت فکری. چاپ دوم. قم: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

حکیم، سید محمد تقی (۱۴۱۸). اصول العامة للفقه المقارن. چاپ دوم. قم: المجمع العالمی لأهل البيت علیهم السلام.

خراسانی، محمد کاظم (۱۴۲۷). کفایة الاصول. چاپ سوم. قم: مؤسسه نشر اسلامی.

شبیرو، محمد عثمان (۱۴۱۸). المعاملات المالیة المعاصرة فی الفقه الاسلامی. چاپ سوم. اردن: دارالنفاث.

شبیرو، سید حسن (۱۳۸۳). «مبانی فقهی مالکیت معنوی نرم‌افزار». نشریه ره آورد نو. شماره ۶. صص ۷۸-۵۶.

----- (۱۳۸۰). «وضعیت فقهی حقوقی رایانه در ایران». نشریه کتاب‌های اسلامی. شماره ۷. صص ۶۷-۴۲.

طوسی، محمدبن حسن (۱۳۸۷). المبسوط فی فقه الامامیه. ترجمه محمدتقی کشفی. جلد ۳. چاپ سوم. تهران: المکتبه المرتضویه لاحیاء الآثار الجعفریه.

عمید زنجانی، عباسعلی (۱۳۶۹). «در حق مالکیت و حدود آن...». مجموعه مقالات فارسی مجمع بررسی اقتصاد اسلامی. مشهد: آستان قدس رضوی.

مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۳). بحار الانوار. جلد ۲ و ۵۰۱. چاپ دوم. بیروت: دار الوفاء.

مظفر، محمدرضا (۱۳۷۰). اصول الفقه. جلد ۱. چاپ دوم. قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.

موسوی خمینی، روح‌الله (۱۴۰۹). تحریر الوسیله. جلد ۲. چاپ دوم. قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره.

----- (۱۳۷۸). صحیفه امام. جلد ۱۱. تهران: مؤسسه نشر آثار امام خمینی.

----- (۱۴۱۵). مکاسب المحرمة. چاپ سوم. قم: نشر اسماعیلیان.

مهریزی، مهدی (۱۳۸۳). «حقوق معنوی و متون مقدس». مجله آینه پژوهش. شماره ۸۵. صص ۳۸-۲۲.

نوری، حسین (۱۴۰۸). مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل. جلد ۷. بیروت: مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث.

هاشمی شاهرودی، سید محمود و جمعی از پژوهشگران (۱۴۲۶). فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام. جلد ۲. قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام.